

ایلیاد

هومر

مترجم: سعید نفیسی

www.ketab.ir

فهرست

- سخن مترجم ۹
- عصر زندگی هومر ۱۰
- ادبیات یونان پیش از هومر ۱۱
- تردید درباره‌ی وجود هومر ۱۲
- ایلیاد و اودیسه ۱۳
- تجزیه‌ی ایلیاد ۱۳
- تجزیه‌ی اودیسه ۱۶
- ایلیاد و اودیسه از یک سراینده است ۱۹
- هومر و داستان جنگ تروا ۲۱
- داستان شهربندان تروا ۲۱
- بازگشت پهلوانان ۲۶

۳۰	اساطیر یونان
۳۰	خداوندان یونانیان
۳۴	غولان
۳۵	اهریمنان
۳۹	سرود نخستین
۶۵	سرود دوم
۹۷	سرود سیم
۱۱۵	سرود چهارم
۱۳۵	سرود پنجم
۱۶۷	سرود ششم
۱۸۷	سرود هفتم
۲۰۵	سرود هشتم
۲۲۵	سرود نهم
۲۴۹	سرود دهم
۲۶۹	سرود یازدهم
۲۹۷	سرود دوازدهم
۳۱۵	سرود سیزدهم
۳۴۳	سرود چهاردهم
۳۶۱	سرود پانزدهم
۳۸۷	سرود شانزدهم
۴۱۵	سرود هفدهم

۴۴۱	سرود هجدهم
۴۶۳	سرود نوزدهم
۴۷۹	سرود بیستم
۴۹۷	سرود بیست و یکم
۵۱۹	سرود بیست و دوم
۵۳۹	سرود بیست و سوم
۵۶۹	سرود بیست و چهارم
۵۹۷	ضمائم
۶۲۹	فهرست اعلام

سخن مترجم

در سه هزار سال پیش دو منظومه به زبان فارسی قدیم سروده شده که شاید بیش از هر اثر ادبی دیگر در سراسر جهان شهرت و اعتبار داشته باشد. منظومه‌ی اول را که باید «حماسه‌ی یونانیان قدیم» دانست به زبان یونانی «ایلیاس»^(۱) یا «ایلیادوس»^(۲) می‌نامند و وجه سسمیه‌ی آن از کلمه‌ی «ایلیون»^(۳) یکی از نام‌های شهر «تروا»^(۴) در آسیای صغیر است که «برگام»^(۵) نیز به آن می‌گفته‌اند و یونانیان قدیم ده سال آن را شهر بند کردند و سرانجام گشادند. آثار این شهر را اروپاییان در جایگاهی که اکنون به نام «حصار لیغ» دیده‌ای است در ترکیه‌ی امروز یافته‌اند. این حماسه منظوم بزرگ شامل بیست و چهار سرود است که هر یک از آن‌ها ایلیادوس نام دارد و به همین جهت همه‌ی کتاب را نیز «همین نام خوانده‌اند. در برخی از زبان‌های اروپایی این کلمه را «ایلیاد» تلفظ می‌کنند و در عرف زبان فارسی نیز به همین نام معروف شده است منظومه دوم را به یونانی «ادوسئوس»^(۶) می‌نامند و این کلمه در برخی زبان‌های اروپایی «اودیسه»^(۷) خوانده می‌شود و در زبان فارسی نیز بیشتر بدین نام معروف شده است. درباره این که گوینده‌ی این سخنان کیست و در چه زمانی می‌زیسته و آیا هر دو کتاب از یک سراینده است و یا از دو گوینده‌ی مختلف بسیار سخن رفته است و شمه‌ای از آن سخنان در این دیباچه و یا ضمائم کتاب خواهد آمد.

از دیرباز سراینده‌ی هر دو منظومه را یک تن دانسته و او را به زبان یونانی «اومیروس»^۱ و به زبان لاتین «هومروس»^۲ نامیده‌اند.

در کتاب‌های قدیم ما به رعایت اصل یونانی نام وی را «اومیروس» نوشته‌اند و در زبان‌های اروپایی به پیروی از زبان لاتین Homer و Homère ضبط کرده‌اند، به همین جهت در ایران امروز بیشتر به نام «همر» یا «هومر» معروف شده است. برخی احتمال داده‌اند که وی در قرن دهم پیش از میلاد زیسته باشد و هفت شهر مختلف به نام او زادگاه او دانسته‌اند.

عصر زندگی هومر

سراینده‌ای که ایلیاد و اودیسه را سروده پیدا است که از دوران پهلوانی دور بوده و خود در زمانی می‌زیسته که مردم حسرت آن روزگاران پر از شگفتی و دلاوری را می‌خورده‌اند. بدین گونه پیدا است که هومر در همان زمانی که این وقایع روی می‌داده نمی‌زیسته است. هر دو سرمارخ معروف می‌گوید: «به عقیده‌ی من هومر و «هزئود»^۳ (شاعر یونانی قرن هشتم پیش از میلاد) تنها چهار صد سال پیش از من زیسته‌اند».

بنابراین گفته هومر معاصر «لیکورگ»^۴ قانونگذار معروف سپارت بوده که در قرن نهم پیش از میلاد زیسته است و بدین حساب به قرن پس از تصرف شهر تروا در جهان بوده است. اما دانشمندانی که رأی‌شان بر این است عقیده دارند که تاریخ زندگی او را باید اندکی بالاتر از زمان لیکورگ برآورد و حدود سال هزار پیش از میلاد قرار داد. در اسناد قدیم گفته شده است که لیکورگ اشعار هومر را که در آن زمان در آسیای صغیر رایج بود، گرد می‌آورد و نسخه بر می‌داشت. از سوی دیگر پیدا است در زمانی که این اشعار سروده شده شاهان یونان جلوه‌ای داشته‌اند، در یونان هنوز سلطنت موروث برقرار بوده و این شاهان از نژاد پهلوانان داستانی بوده‌اند و هومر برای کام جویی و خوشامد این شاهان این اشعار را درباره‌ی پهلوانان سروده است. این که هومر می‌گوید: «فرماندهی چند تن خوب نیست،

باید تنها یک سر کرده و یک شاه در سر کار باشد» خود دلیل بر این نکته است زیرا که ناچار در حکومت دموکراسی که بعدها در یونان برقرار شده گوینده‌ای نمی‌توانسته است چنین سخنی از زبان اولیس بگوید.

ادبیات یونان پیش از هومر

شکی نیست که یونانیان قدیم پیش از نظم ایلید و اودیسه ادبیات منظوم داشته‌اند و از آن چه به ما رسیده است مسلم می‌شود که نخستین سرایندهگان آن سرزمین راه‌های بوده‌اند که یونانیان خود به ایشان «آئوئیدوس»^(۱) می‌گفتند و این کلمه را امروز به زبان فرانسه «آئد»^(۲) تلفظ می‌کنند.

اشعاری که این گروه از سرایندهگان سروده‌اند سرودهای دینی بوده که در مراسم مذهبی تغنی می‌شده و مانند همه‌ی اشعاری که بدین اندیشه و بدین گونه سروده شده با موسیقی توانا بوده است. تردیدی نیست که در آغاز پیدا شدن هر زبانی نیز از این گونه سرود سرایی مانند زند خوانی ایران قدیم معمول می‌شده است.

ناچار بدیهه‌سرایي در این گونه موارد سراینده‌گی بیشتر رواج داشته است. مدت‌ها یگانه سرایندهگان همان راهبان بوده‌اند که در سخن منظوم خود خدایان را می‌ستوده و کردار و رفتارشان را به نظم ادا می‌کرده‌اند. پس از آن دسته‌ای دیگر از سرایندهگان پدیدار گشته‌اند که در سر خود ایشان را «دمیئورگس»^(۳) می‌نامد و این کلمه در زبان فرانسه «دمیورژ»^(۴) خوانده می‌شود. این دسته از سرایندهگان پیروزی‌های پهلوانان را نیز با مناقب خدایان می‌نظم کرده بودند.

اندک اندک شعر غنایی و غزل‌سرایی نیز در آن کشور رواج یافته و در اشعار خود بیشتر به اصطلاح رایج شعر فارسی «بهاریه» یعنی اوصاف بهار را می‌سروده‌اند و در آغاز و پایان هر منظومه کلمه «الینوس»^(۵) یا «لینوس»^(۶) را که

۴. Dēmiurges.

۳. Demiourgis.

۲. Aēde.

۱. Aoidos.

۶. Linus.

۵. Elinus.

به معنی دریغ و افسوس است می‌آوردند، به همین جهت این گونه از تغزل را لیتوس نامیده‌اند.

سپس نوعی دیگر از شعر پدید آمده است که در دلاوری و سوگواری خوانده می‌شد و در آن «پئان»^(۱) خدای روشنایی و زندگی را می‌برده‌اند که درمان و دل‌داری را از او می‌دانسته‌اند. و به همین جهت این گونه از تغزل را پئان نام گذاشته‌اند. در میان پئان‌ها منظوماتی هم بوده که جنبه دینی نداشته است.

نوع دیگر از شعر را تنها در جشن‌های زناشویی می‌سرودند و شب هنگامی که عروس را از خانه پدر با مشعل به خانه شوهر می‌بردند در راه از این گونه اشعار می‌سرودند و این اشعار را به مناسبت نام «هومن»^(۲) که خدای زناشویی بود، «هومنائوس»^(۳) می‌گفتند.

قسم دیگری از شعر که رواج داشته مرثی بوده است که در مرگ دوستان و نزدیکان می‌سروده‌اند. این را «تربنوس»^(۴) می‌گفتند و به زبان فرانسه «ترن»^(۵) می‌گویند.

تردید درباره‌ی وجود هومر

کسانی که درباره‌ی هومر و انتساب ایلیاد و اودیسه به او شک کرده‌اند گفته‌اند که نه تنها این دو منظومه از یک گوینده نیست بلکه ایلیاد مجموعه سروده‌ها و مقطعاتی است که گویندگان مختلف، در زمان‌های مختلف سروده و سپس آن‌ها را با هم گرد آورده و از آن کتابی ترتیب داده و تدوین کرده‌اند. این در قرن هفدهم میلادی این عقیده سست شد و دانشمندان بزرگ به دلایلی دست برداشتند که سراسر ایلیاد اثر طبع یک گوینده بیش نیست. برخی دیگر درباره‌ی زمان سروده شدن این اشعار تردید داشتند و آن‌ها را از قرن دهم پیش از میلاد نمی‌دانستند و معتقد بودند که یونانیان قدیم قرن‌ها پس از آن به شاعری آغاز کرده‌اند و حتی در این زمینه بدین عقیده گرویده بودند که ایلیاد مجموعه‌ای از سروده‌هایی است که

آندهای چنددر قرن‌های متعدد سروده‌اند و بدین گونه که امروز هست فراهم آورده‌اند و حتی برخی قسمت‌های کهنه‌تر را نشان داده‌اند. از آن جمله کسی از دانشمندان اروپا معتقد بوده که کتاب ایلیاد شانزده روش مختلف دارد و هر روش از آن از سراینده‌ی دیگری است و بدین گونه به جای آنکه آن را مطابق نسخه‌های رایج به بیست و چهار سرود تقسیم کنند باید به شانزده سرود تقسیم کرد.

امروز این عقیده دیگر چندان معتبر نیست. با این همه هنوز تردیدی درباره‌ی شخص هومر و ایلیاد و اودیسه در میان هست و برخی معتقدند که هومر نام گوینده‌ای نیست بلکه اصطلاحی است برای این گونه اشعار.

بهترین راه برای روشن کردن این مطلب پیچیده مطالعه‌ی دقیق در متن ایلیاد و اودیسه است. در این مقدمه هر دو منظومه‌ی ایلیاد و اودیسه بدین نظر تجزیه شده است.

ایلیاد و اودیسه

تجزیه‌ی ایلیاد

آغاز این منظومه کشمکش است که در میان «آگاممنون»^(۱) و «آخیلوس»^(۲) در گرفته است.

آخیلوس که از ربوده شدن «بریزیس»^(۳) خشمگین شد و به کشتی‌های خود بازگشت و از جنگ شانه تهی کرد به واسطه‌ی «تیس»^(۴) مادرش خشم رب الارباب را بر لشکریان جلب کرد. «ژوپیت»^(۵) رب الارباب آگاممنون را به امید واهی فریفت و وی با همدستان خود به جنگ با مردم تروا آغاز کرد. در همین روز غیبت آخیلوس محسوس شد.

یونانیان که نخست بر دشمنان چیره بودند و به پای دیوارهای شهر ایلیون رسیده و آن را محاصره کرده بودند سرانجام درباره لشکرگاه و کشتی‌های خود نگران شدند. مصالحه‌ای برای اندک مدتی برقرار شد، مردگان را به خاک سپردند و یونانیان برای

این که لشکرگاه خود را از آسیب دشمن پناه دهند دیواری ساختند و خندقی کردند. چون مدت مصالحه به سر آمد جنگ را دوباره آغاز کردند. مردم تروا یونانیان را شکست دادند و گریزانند. «هکتور»^(۱) فراریان را تا خندقی که کنده بودند دنبال کرد و در پایان روز در آن جا درنگ کرد. یونانیان که دلسرد و هراسان شده بودند پشتیبانی جز آخیلوس نداشتند. نمایندگانی برای رام کردن وی فرستادند اما آخیلوس هم چنان تن در نمی داد.

در برآمدن آفتاب جنگ را از سر گرفتند. دلیرترین جنگجویان یونانی زخمی شدند و از میدان به در رفتند. نظاره‌ی این حال اثری در آخیلوس کرد اما تنها «پاتروکل»^(۲) فرستاد از نزدیک بنگرد. در این میان هکتور از خندق گذشت و از دیوار نیز گذشت و یونانیان به کشتی‌های خود پناه بردند. پس از چندی رو به دشمن کردند و زمانی که پروزی بهره‌ی دو لشکر نشد. سرانجام بار دیگر یونانیان شکست خوردند و ناچار شدند نخست در لشکرگاه خود و سپس بر روی کشتی‌ها دفاع کنند. پاتروکل که زخمی زده و متأسر شده بود نزد آخیلوس رفت و از این پهلوان درخواست که یونانیان را یاری کند یا دست کم وی را رخصت دهد سلاح بر دارد و دسته «میرمیدونها»^(۳) را به جنگ ببرد. در این هنگام روشنایی بسیار دیدگان را خیره کرد و دیدند که کشتی «پروتزیلاس»^(۴) را دشمنان آتش زده‌اند و می‌سوزد. آخیلوس هنوز رام نشده بود، در اندیشه‌ی خود پایدار بود اما پاتروکل را رخصت داد به جای وی به جنگ رود.

وی سلاح آخیلوس را برداشت و به جنگ رفت ولی راه‌نمایی‌هایی که به او کرده بودند درست نبود و خدای توانا بر او خشم گرفته بدین معنی که «آپولون»^(۵) سلاح او را از کار انداخت و «اوفورب»^(۶) وی را زخم زد و هکتور هلاکش کرد. در همان جا که وی افتاده بود جنگ سخت در گرفت. «آنتیلوکوس»^(۷) رفت و مرگ پاتروکل را به آخیلوس خبر داد و گفت: یونانیان نمی‌توانند مردم تروا را از خندق‌های خود برانند. آخیلوس را دل به درد آمد و خشم گرفت و نالید و کشندگان

وی را تهدید کرد. اما سلاحی برای او نمانده بود و نمی‌توانست به رزمگاه برود. بالین همه به راه افتاد و در کنار خندق ایستاد و از سخنان «ایریس»^(۱) دلیر شد و سپر «پالاس»^(۲) را گرفت و سه بار در فراز خندق‌ها فریاد کشید و هر سه بار مردم تروا به خود لرزیدند. سرانجام یونان جانی گرفتند و پیکر پاتروکل را در جایگاه امن گذاشتند.

در همان اوان که مردم تروا نزدیک کشتی‌ها انجمنی گرد آورده بودند و رأی می‌زدند آخیلوس نیز یونانیان را به انجمن خواند و از آن پس در پی کین جویی برآمد و دست از آرامش شست و از خشمی که درباره آگاممنون پسر «آتره»^(۳) داشت در دست کشید.

«وولکن»^(۴) خدای آتش و فلز به درخواست «تتیس»^(۵) خدای دریا سلاح دیگری برایش ساخت. این سلاح برداشت و بر مردم تروا تاخت.

جنگ به کشتار بدل شد و به خدی در رزمگاه جز هکتور کسی بر پای نماند و سرانجام وی نیز به دست آخیلوس از پای درآمد. آخیلوس پیکر پاتروکل را به احترام به خاک سپرد در این میان «پریام»^(۶) پهلوان سالخورده پدر هکتور به راهنمایی یکی از خدایان به چادر آخیلوس رفت که پیکر هکتور را از او باز خرد. آخیلوس در برابر درخواست‌های این پیرمرد سر فرو آورد و پریام پیکر فرزند را با خود به تروا برد و مردم آن شهر با ناله و اشک به خاکسپاری سپردند.

از این زبده مختصر پیدا است که ایلیاد چگونه از ساعده جالبی است و نیز آشکار است که این منظومه از روی نقشه و گره‌ای سرشته شده و قسمت‌های مختلف آن پیوسته و دنباله‌ای یکدیگرست و ناچار کار یک سریده به پس نیست در سراسر آن خشم آخیلوس و دل‌آوری‌های وی به هم پیوسته است و بنیاد وقایع بر آن گذاشته شده است، چنان که اگر این مضمون را از آن بردارند دیگر چیزی نمی‌ماند. جزئیات وقایع را نیز اگر از آن بردارند به مطلب زیان می‌رسد و پیوستگی را از میان می‌برد. به همین جهت هیچ قسمت از این منظومه از قسمت دیگر گسسته و جدا نیست و پیدا است که سراسر این منظومه داستان پیوسته‌ای بوده که

سراینده‌ای هم چنان که شنیده و می‌دانسته نظم کرده است. در هر دم و تقریباً در هر شعر خواننده به مطلبی بر می‌خورد که دنباله سخنان پیشین و مطالب گذشته است. بنابراین آن چه برخی گفته‌اند که ایلیاد نخست منظومه‌ای در شرح دلاوری‌های آخیلوس بوده و بعدها قسمت‌هایی بر آن افزوده‌اند درست نیست و کسانی که آن را به ساختمانی مانند کرده‌اند که بعدها رویه‌کاری و نقش و نگاری بر آن افزوده‌اند به خطا رفته‌اند. مثلاً یک تن از خرده‌گیران گفته است که آن چه در اصل بوده سرود نخستین و هشتم و یازدهم تا بیست و سوم بوده و شاید بتوان سرود بیست و چهارم را هم از قسمت‌های اصیل دانست و این نکته پیش از این گذشت و بر نظر نقدان آگاه مسلم است سخت مغایرت دارد.

تجزیه‌ی اودیسه

این منظومه نیز مانند ایلیاد شامل ۲۴ سرود است و این تقسیم خود قرینه‌ای است که سراینده‌ی هر دو منظومه یک تن بوده است. سراسر این منظومه شرح بازگشت «اولیس»^(۱) و سفرهای او پس از جنگ ترواست که به کشور خود «ایتاک»^(۲) بر می‌گردد. در این حماسه‌نویسنده این سخنان وقایع را از زبان پهلوان داستان آورده و حوادث ناگواری را که پس از رفتن از جزیره «کالیپسو»^(۳) بر او گذشته نقل کرده است. در آغاز این منظومه گفته شد که است که چند سال از گرفتن شهر تروا گذشته بود و در این مدت اولیس بیهوده می‌کوشید به کران‌های ایتاک برسد و زادگاه خویش را باز یابد. همسر وی «پنلوپ»^(۴) در مدت بیست سال که از شوی خبر نداشت نمی‌دانست چگونه از دست کسانی که خواستار زاشوی با وی بودند رهایی یابد. پسرش «تلماک»^(۵) به راهنمایی «مینرو»^(۶) الهه خرد و هنر انجمنی از مردم گرد آورد و در برابر خواستاران مادر پرده از روی نابکاری‌هایی که در کاخ اولیس رواج داشت برداشت. از آن پس به سوی «پیلوس»^(۷) و «لاسدمون»^(۸) (سپارت) دو شهر یونان رهسپار شد تا از «نستور»^(۹) و «منلاس»^(۱۰)

۴. Penelop	۳. Calypso	۲. Ithaque	۱. Ulysse
۸. Lacedemone	۷. Pylos	۶. Minerve	۵. Telemaque
		۱۰. Menelas	۹. Nestor

خبر از پدر بگیرد. تا آن زمان تلماک کودکی بیش نبود، از آن پس در کارها مردی ورزیده شد و اولیس چون بازگشت فرزندی دید که سزاوار نام اوست و شایسته‌ی آن است که وی را یآوری کند.

در این میان اولیس در جزیره‌ی «اوژیژی»^(۱) بود و کالیپسو وی را در آن جا نگاه داشته بود. این جزیره‌ی افسانه‌ای را همان جزیره‌ای می‌دانند که امروز به نام کالیپسو خوانده می‌شود. سرانجام خدایان بر بی‌نوایی او رحم آوردند و از آن سرزمین دلگیر بیرون رفت و بر تخته‌بندی که خود ساخته بود نشست. اما کینه نپتون فراموش‌نشد و آن خدای در اندیشه آن بود که از پسرکین بستاند. تخته بند را توفان در سم شکست. با این همه اولیس از خطر جست و هنگامی که از گرسنگی و ماندگ نزدیکی به مردن بود به کرانه‌های جزیره «شری»^(۲) سرزمین مردم «فئاسی»^(۳) رسید. نام این جزیره افسانه‌ای در اصل یونانی «سکریا»^(۴) آمده و آن را همان جزیره‌ی «کوس»^(۵) امروز می‌دانند. «آلسینوئوس»^(۶) پادشاه این جزیره به درخواست وی پیش‌خویش خواند. اولیس چون از پیش او رفت ماجرای خویش را با مردم فئاسی گفت. نقل کرد چگونه با دهای توفانی پی در پی وی را به کرانه‌های مردم «سیکون»^(۷) و «لوتوفازها»^(۸) (خورندگان میوه «کنار»)^(۹) و سرزمینی که «سیکلوپها»^(۱۰) (غولان یک چشم) در آن جای دارند برده‌اند، چگونه «پولیفم»^(۱۱) وی را با همراهان در خمی‌خویش نگاه داشت. شرح جشن خونین پسر زشتکار نپتون و کینه جویی از آن همه کشتار و چاره جویی‌هایی که بندگان را از وی آزاد کرده است بیان کرد. سپس داستان رفتن نزد «ائول»^(۱۲) شاه‌ی مهمان نواز را گفت که اگر بخشش‌های وی را بپذیرند و به اندرزه‌های وی تن در ندهند چگونه می‌رنجد، و چنان از آن جا به سرزمین «لستریگونها»^(۱۳) غولان مردم خوار جزیره صفلیه (سیسیل) رفته و سپس به

- | | | | |
|-----------------|--------------|--------------|---------------|
| ۱. Ogygie | ۲. Scherie | ۳. Pheaciens | ۴. Skeria |
| ۵. Corcyre | ۶. Alcinous | ۷. Ciconiens | ۸. Lotophages |
| ۹. Loutus | ۱۰. Cyclopes | ۱۱. Polyheme | ۱۲. Eole |
| ۱۳. Lestrygones | | | |

جزیره‌ای که در آن «سیرسه»^(۱) زن جادوگر مردم را به جانور بدل می‌کند، از آنجا به کشور ظلمات رفته که در آن روان‌های مردگان را به خود خوانده است که خون قربانیان را بیاشامند. سپس از فریبندگی آواز «سیرن‌ها»^(۲) (دختران دریایی که نیمه‌ی تنشان ماهی بود) و از دهان گشاده‌ی «سیلا»^(۳) (گرداب تنگه‌ی «مسین»^(۴)) یا «شاریید»^(۵) رهایی یافت و خدای آفتاب بر او خشم گرفت زیرا که همراهانش گاوان را سر بریده بودند. توفان پس از آنکه کشتی وی را در هم شکست او را به کرانه‌ی او ژیزی افکند.

مردم فتاسی از این داستان‌های اولیس خرم شدند و هدایای بسیار به او دادند و وی را کشتی خود را به وی سپردند که به زادگاه خود برگردد. این کشتی بی آن که رسالتی کنونی را می‌پیمود، وی در خواب بود که کشتی به کرانه‌ی ایتاک رسید. مردم فتاسی وی را در خواب به زادگاهش فرود آوردند و خزانی را که با وی بود همراهش کردند. چون بیدار شد و یقین کرد که مردم فتاسی وی را به کرانه سرزمین بیگانه‌ای فرود نیاورده‌اند نزد «اومه»^(۶) خوکبان رفت که از همه چاکرانش به او دلبسته‌تر بود و آنچه را که در غایت وی روی داده بود از او شنید. بدین گونه تلماک از سفر بازگشت و از دام‌هایی که فرستادگان پنلوب در راهش گسترده بودند رهایی یافت. اولیس راز دل را پیش تلماک گفت اما از وی خواست این راز را فاش نکند و از آمدن وی و اندیشه‌هایش کسی را خبر ندهد.

اومه هم اولیس را به شهر برد و به کاخی که در آنجا خواستاران زنش دست به دارایی وی یازیده بودند رساند. هیچ کس پادشاه ایتاک را در آن جامعه‌های ژنده و چین‌هایی که مینرو بر سیمای او فرود آورده بود نشناخت. تنها پیرو نیم جان که بر روی سرگین خزیده بود همین که خداوندگاری را که پرورده بودش شناخت دم جنباند و گوش فرود آورد. پیرزنی «اوریکله»^(۷) نام نیز از نشانی که داشت پی به او برد. اولیس از او نیز مانند تلماک خواست که دم بر نیاورد. پنلوب خبر شد و آخرین چاره‌ای که یافت این بود هم خوابه‌ی آن کسی شود

۴. Messine.

۳. Scylla.

۲. Sirenes.

۱. Circe.

۷. Euryclée.

۶. Eumee.

۵. Charybde.

که در کمان کشی پیروز شود. اما باید کمان اولیس را بکشند و هر دستی از این کار ناتوان بود. آن مرد گدا اجازه خواست این کار را بیازماید و سرانجام به درخواست تلماک رخصت یافت. رنج نابرده کمان را کشید و تیرش به نشانه خورد. سپس به یاری پسرش و اومه و چاکر وفادار دیگری خواستاران و همدستان‌شان را به سزای خود رساند. اولیس که به سیما و زیبایی نخستین بازگشته بود خود را به پنلوپ شناساند. فردای آن روز از شهر رفت تا از خشم خویشاوندان کسانی که از ایشان کین گشته بود برهد و به دیدار پدر پیرش «لارتر»^(۱) در خانه‌ای که در بیرون شهر داشت رسید. دشمنان در آن جا هم بر او تاختند اما پس از چند دم زد و خورد به دستپاری خدایان در میان صلح افتاد.

ایلیاد و اودیسه در یک سراینده است

ایلیاد را قطعاً سرندی بسیار توانا سروده و اودیسه نیز کار شاعری بسیار تواناست و در این جای سخن نیست. باید دید سراینده این دو منظومه یک تن بوده است یا نه، یا چنان که برخی پنداشته‌اند و تن به نام هومر بوده‌اند یا نه. در این زمینه بسیار گفتگو کرده‌اند و عقاید مختلف به میان آورده‌اند، حتی در زمان‌های باستان نقادانی بوده‌اند که این دو منظومه را از یک سراینده نمی‌دانسته‌اند. این نقادان را به زبان یونانی «کوریونت»^(۲) می‌نامند که به معنی جداکننده و فارق باشد زیرا که فرق و جدایی در میان این دو منظومه می‌گذاشتند. اما دلایلی که در این افتراق می‌آورند سرسری و ناپایدار بود. این دسته از نقادان همه نحاة مدرسه اول اسکندریه بودند و به ظاهر کلمات و به الفاظ یونانی از معانی توجه داشتند و در نقد الشعر تنها به عروض و صنایع لفظی می‌پرداختند و صنایع معنوی را نادیده می‌گرفتند. دلایلی که می‌آورند بسیار ناروا بود، مثلاً می‌گفتند که در اودیسه تنها از نود شهر جزیره اقریطس «کرت»^(۳) ذکر رفته و حال آنکه در ایلیاد ذکری از صد شهر این جزیره هست و اگر هر دو منظومه از یک سراینده است چگونه است که در ایلیاد پهلوانان ماهی نمی‌خوردند و در اودیسه می‌خوردند؟ پیدا

است که این خرده‌گیری‌ها تا چه اندازه بی‌بنیاد است.

در زمان‌های اخیر نیز برخی نقادان همان روش کوریزونت‌ها را در پیش گرفته‌اند اما بحث را بیشتر جنبه‌ی عالمانه داده‌اند و دلایل‌شان متقن‌تر از دلایل نقادان اسکندرانی است. در این دو منظومه مطالعه‌ی دقیق کرده و در میان آن دو اختلاف آشکار یافته‌اند. بدین گونه که ایللیاد بیانی مؤثرتر و ساده‌تر است و اودیسه بیشتر جنبه‌ی اخلاقی دارد و نیز پیچیده‌تر است.

در ایللیاد همه جا وجد و نشاطی هست و بیان شورانگیز گیرایی دارد ولی در اودیسه سلسله‌ی حوادث و وقایع به سرعت در پی یکدیگر می‌آید و گوینده بیانی دلنشین‌تر و سازگارتر با روان مردم و لهجه‌ای متقن‌تر و ژرف‌تر به کار برده است. ایللیاد حماسه‌ی حماسی‌تری است و در زمانی سروده شده که به دوران پهلوانی نزدیک‌تر بوده و روح لایورم در آن دمیده شده است و در جایی ساخته شده که به میدان جنگ این دلیل نزدیک بوده و وصف رزمگاه‌ها در آن دقیق‌تر و به طبیعت نزدیک‌تر است. اما اودیسه آینه‌ای از تمدنی کامل ترست که به هنرها بیشتر متوجه بوده و آسایش زندگی و آن آشکارترست و بدین گونه حماسه‌ای از مردمی است که سوداگران و سیاحت‌گران سرزمین‌های دوردست بوده‌اند. بنابراین باید در زمانی سروده شده باشد که مردم در کار خود کامیاب‌تر بوده‌اند و مردم یونان نخستین گام‌ها را در بازرگانی برداشته‌اند. نخستین کارها را در دریانوردی کرده‌اند. حتی در تعبیرات و الفاظی که در این دو منظومه به کار رفته با آن که روح حماسی در هر دو هست تفاوت آشکاری هست، همان که ایللیاد به زبان مردمی «اثولی»^(۱) نزدیک‌تر و اودیسه به زبان مردم یونان مانند است.

بدین گونه برخی نقادان زمان‌های اخیر ایللیاد و اودیسه را از دو شاعر مختلف می‌دانند که نه در یک زمان زیسته‌اند و نه در یک مکان. ولی بسیاری از نقادان که رأی‌شان مصاب ترست این عقیده را رد می‌کنند و در این باره و درباره‌ی زادگان هومر و هومر در معارف اسلامی و اساطیر یونان در ضمایم کتاب به تفصیل سخن خواهیم گفت.